

کیمیای اخلاق در غزالی

شهین اعوانی^۱

چکیده:

مهم‌ترین موضوع در دو اثر اصلی برجای مانده از امام محمد غزالی یعنی کیمیای سعادت و احیاء علوم‌الدین، اخلاق است. او در آن دسته از مباحث اخلاقی که بین شرع و عقل اختلاف است، جانب شرع را می‌گیرد و در عین حال محاسن اخلاقی و تهذیب اخلاق را امری اکتسابی و تربیتی می‌داند و معتقد به دگرگونی اخلاق است. مقاله در صدد تبیین این موضوعات است که اولاً از نظر غزالی جایگاه اخلاق در تقسیم‌بندی علوم کجاست؟ و ثانیاً چگونه در تفکر او، اصول اخلاقی و شرعی کاملاً منطبق‌اند و در عین حال تهذیب اخلاق بر پایه عرفان، رکن اصلی کمال اخلاقی است؟

کلیدواژه‌ها: غزالی، کیمیای سعادت، احیاء‌العلوم، تهذیب اخلاق، شرع، عقل، تربیت،

حمد متوافر و ثنای متکثر خدای را که... تحسین

اخلاق را

به اجتهاد بنده و تشمیر او گذاشت و به تخویف و

تخدیر،

او را بر تهذیب آن داشت، و بر خواص بندگان

تهذیب

اخلاق را به توفیق و تیسیر خود آسانی داد و به

آسان

گردانیدن دشوار آن، بر ایشان منت نهاد.

(احیاء‌العلوم، ربع مهلکات، ص

۱۰۳)

تحول تفکر غزالی در موضوع اخلاق

اوضاع و احوال سیاسی سال‌های زندگانی غزالی بیشترین تأثیر را در تحول تفکر او داشته‌است. این دوره اوج منازعات سیاسی میان سه سلسله عباسیان، سلجوقیان و فاطمیان بوده است (لائوست ۱/۲۶۱-۴۱)^۲. در دوره خلافت فاطمیان، اسماعیلیه مذهب رسمی دولت شد، خلیفه

^۱ . عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. E-mail: shaawani@irip.ir

^۲ - هانری لائوست استاد کلژدوفرانس و جانشین لویی ماسینیون، که در رشته جامعه‌شناسی، مکاتب و فرق اسلامی تخصص داشته، زوایای ظریف زندگی و شخصیت غزالی و حیات پرتلاطم او را از دیدگاه سیاسی بررسی کرده و نتیجه تحقیق خود را در قالب کتابی با عنوان La Politique de Ghazali در اواخر سال ۱۹۷۰ توسط انتشارات Paul Geuthner به چاپ رسانده است. این اثر با عنوان «سیاست و غزالی» به زبان فارسی نیز ترجمه و انتشار یافته که مشخصات کتابشناسی آن در منابع این مقاله ذکر شده است.

فاطمی به‌عنوان امام اسماعیلیه مورد اطاعت گروه کثیری از مسلمین بود. در این عصر طلائی، تفکر و ادبیات اسماعیلی به اوج شکوفایی خود رسید. فاطمیان به ترویج علم و هنر در زمینه‌های مختلف پرداختند و پایتخت نوبنیاد خود، قاهره را به مرکز زنده‌ای برای فعالیت‌ها و رقیب مهمی برای بغداد عباسی تبدیل کردند. از آن‌سو، خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی به مقابله و ستیز با آنان پرداختند. اسماعیلیه از آزادی مذهبی برخوردار شدند، اما عقایدشان را بیشتر به طریق شفاهی منتقل می‌کردند و علاقه‌ای به تاریخ‌نگاری و یا تدوین کتب عقیدتی نداشتند. اهمیت اسماعیلیان فاطمی بیشتر به‌سبب نقش آنان در پیشبرد تفکر و فرهنگ اسلامی بوده‌است. لویی ماسینیون قرن چهارم هجری را قرن اسماعیلی دنیای اسلام نامیده‌است. در سال ۴۸۳ حسن صباح قلعه الموت را به تصرف خود درآورد و از آنجا مبارزه علنی خود را با سلجوقیان آغاز کرد و در مدت کوتاهی پیروان و گروه خاص خود را به‌میزان قابل‌توجهی افزایش داد. حسن صباح معتقد بود که عقل انسان عاجز از ادراک حقیقت است و لذا عقل برای معرفت حق بسنده نیست. از آن‌سو، انسان‌ها را نمی‌توان به عقل و تشخیص عقلی خود رها کرد، زیرا آنها دچار شبهه و گمراهی خواهند شد و مستقلاً قادر به حل مسائل خود و درک حق و حقیقت نخواهند بود. او از این مقدمات نتیجه گرفت که در معرفت حق، حاجت به تعلیم معلم است، اما نه هر نوع معلمی؛ معلمی که عاری از خطا بوده و با علم خاص و تأییدات خداوند تبارک و تعالی بتواند بشریت را به صراط مستقیم هدایت کند. اما نظر به فقدان ضوابط عقلی برای شناخت امام معصوم، امامی که تعلیم و اطاعتش واجب است، همان امام اسماعیلی است که خود ادعای امامت داشته و حاجتی به اثبات امامتش نیست. غزالی به‌طور خاص این نظریه تعلیم اسماعیلیه را در *فضائح الباطنیه* و *فضائل المستظهریه* که به *المستظهریه* هم معروف است، نقد کرده‌است. او معتقد است که نظریه تعلیم آنها فقط بهانه‌ای بوده‌است برای گریز از بهجا آوردن احکام قرآن مجید و شرع اسلام. غزالی معتقد بود که اسماعیلیان با رد کردن معانی ظاهری قرآن کریم و تکالیف شرعی و تعالیم پیامبر اسلام، در واقع منکر نبوت و رسالت حضرت محمد(ص) شده، و خود را از دنیای اسلام طرد نموده‌اند. او اسماعیلیان را ملحد و بی‌دین می‌نامد و آنها را مستوجب هر نوع عقوبت و آزاری از جانب امت اسلامی و خلفای عباسی می‌داند. دقیق‌تر آنکه حمله غزالی به نظریه تعلیم امام معصوم، مبتنی بر نشان دادن ضرورت عقل در معرفت حق بوده‌است. غزالی معتقد بود که عقل نیاز به دسترسی به مرجعی غیر از خود عقل را نشان می‌دهد ولی برای غزالی معلم واقعی همان پیامبر اسلام است که از وحی خیر داده‌است و از راه تعالیم وی و قرآن است که هر مؤمنی می‌تواند احتیاجات معنوی خود را مرتفع سازد. ناپسندگی‌های عقل فقط هنگامی مشهود می‌گردد که انسان آن را وسیله کشف مسائلی که در حیطه خاص الهام است، قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، غزالی معتقد بود هرآینه مرجعیت پیامبر اسلام و قرآن مورد قبول باشد، عقل می‌تواند در بسیاری از مسائل صحت را از سقم تشخیص دهد. می‌دانیم که خود غزالی نیز مدتی تحت تأثیر تعالیم اسماعیلیان بود، او این نکته را در کتاب *المنقذ من الضلال* که شرح احوال روحانی و سیر و سلوک روحی و عقلی اوست، بیان کرده‌است. در آن دوران غزالی مطمئن بود که می‌تواند اقسام جویندگان حقیقت را فقط در یکی از چهارگروه بیابد که عبارت بودند از متکلمان که خود را اهل رأی و نظر می‌دانستند؛ فلاسفه که خود را اهل منطق و برهان می‌شمردند؛ باطنیه که خود را اهل تعلیم و ملزم به اقتباس از امام معصوم می‌دانستند و بالاخره صوفیه که اهل مکاشفه و مشاهده بودند. غزالی مدتی افکار هر یک از این گروه‌ها را مورد مطالعه قرار داد و پس از رد علوم کلام و فلسفه و تعالیم باطنیان، عاقبت به طریقه صوفیه روی آورد و برای نیل به حقیقت تصوف را اختیار کرد. " (کیایی‌نژاد، ۱۳۶۳، ۱۹۲). از این رو ریشه تفکر اخلاقی غزالی، صرفاً کلامی و پاسخگویی به شبهات متکلمین آن عصر نبوده بلکه اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانه وی نیز در روند قالب فکر اخلاقی و تحول روحی وی، به خصوص گرایش وی از شرع محض، به کمال اخلاقی از طریق ریاضت و تهذیب نفس به روش عرفا تأثیر داشته است. در زندگینامه خود *المنقذ من الضلال* می‌نویسد در بین فقیهان، عده‌ای را می‌شناخته که مثل امیران در جاه و مکنات می‌زیسته‌اند و ظاهر آنها هیچ چیز از حشمت وزیران کم نداشته است. مثلاً مُشطب فرغانی چنان

ظاهر آراسته‌ای داشته که در وجود او هیچ چیز، انسان را به یاد دین و خدا نمی‌انداخته است (زرین‌کوب، ۱۳۵۳، ص ۱۲۸). غزالی (قبل از تحول روحی) وقتی در وضع و حال خود می‌اندیشید و لباس فاخر و مرکب قیمتی و سر و وضع آراسته خویش را که مخصوصاً در روزهای ورود به نظامیه وی را به ورزا و امرای بزرگ مانند کرده بود، می‌دید، هیچ نشانی از پارسایی واقعی در وجود خود نمی‌دید. بعدها این وضع خود را نشانه «ریا» یافت و به تحلیل آن به‌عنوان یکی از آفت‌های فساد اجتماعی پرداخت.

یکی دیگر از دلایل گرایش غزالی به اخلاق عرفانی و تصوف، عدم پای‌بندی قه‌های دوران به شریعت اصیل و انسانیت‌پرور بوده است. او که خود برای فقه از جهات معنوی و مادی مزایای مهمی قائل شده (غزالی، ۱۳۳، ج ۱، صص ۳-۴)، و در موضوع فقه اعم از فروع و اصول تعداد قابل ملاحظه‌ای کتاب نگاشته و بعد به علوم مربوط به حیات اخروی و مسائل مربوط به اسرار عمیق دین علاقه‌مند شده است ... (همان، ص ۴)، نقل می‌کند که هر چند در بین فقها و محدثان بغداد تعداد انسانهای وارسته کم نبوده ولی در بین سیصد یا چهارصد تن فقیه نظامیه، که در مجلس درس و مناظره غزالی حاضر می‌شده‌اند، اعمال بعضی از آنها آغشته با «ریا» بوده به طوری که گاهی طاعت برای خلق صورت می‌گرفته و نه برای خدا و دیگر این که عده‌ای از آنان به طاعت کردن، مُعْجَب بوده‌اند (غزالی، ۱۳۵۹، صص ۱۳۹-۱۴۲) و اندیشه‌ای جز جاه‌طلبی، مال‌اندوزی و دنیاجویی نداشتند. مشاهده تظاهر و ریا در فکر، قول و عمل اطرافیان، غزالی را از علم و موقعیت خویش بیزار می‌کرد^۱. در *منهاج‌العابدین*، طرح «عقبه بواعث»، اشاره کلی به موضوع «ریا و عَجَب» دارد و می‌گوید اگر کسی از این دو فارغ شود، با نشاط تمام روی به عبادت خواهد آورد و با شوق و رغبت، بدان قیام خواهد کرد^۲.

شاید دلیل اصلی مخالفت او با فلاسفه، متکلمان و فقیهان هم بدین جهت بوده است که هر یک از علوم فلسفه، کلام و فقه، ایجاد تعصب می‌کند و از این منظر، حقیقت فدای تعصب می‌شود. به‌علاوه قائلین به آن، خود را به لحاظ عملی ملتزم به عقاید خویش نمی‌دانند و لذا قیل و قال هیچ‌یک از آنان در کمال اخلاقی و سلامت رفتار فردی و اجتماعی مؤثر نیست.

کیمیای اخلاق

«اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قفل) و «خُلُق» (بر وزن افق) می‌باشد، به گفته راغب اصفهانی در کتاب «مفردات»، این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می‌گردد، خُلُق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می‌بیند و خُلُق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود. بنابراین می‌توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است.»

همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب «حقایق» آورده است، آنجا که می‌گوید: «بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می‌شود.» غزالی حقیقت خُلُق نیکو را چنین تبیین می‌کند:

"بدان که آدمی را از دو چیز آفریده‌اند: یکی کالبد که به چشم سر بتوان دید و دیگری روح که جز به چشم دل، نمی‌توان به آن راه یافت. هر یکی از این دو را نیکویی و زشتی است. یکی را حُسن

^۱ - از حضرت رسول (ص) نقل می‌کند که فرمود: «سه چیز است که هر که اندر وی یکی از آن سه بُود، منافق باشد؛ گرچه دائم نماز برپاکننده و روزه دارنده بُود: چون سخن گوید، دروغ باشد، و چون وعده دهد، خلاف کند، و چون امانت به وی بسپارند، خیانت کند» (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۷۹). حق تعالی بر اسماعیل (ع) ثنا کرد که صادق الوعد بود (همانجا).

^۲ - غزالی عامه اهل سنت را اصحاب تخلیط دانسته است که گاهی متنبه و بیدار می‌شوند و ذکر منت خدای تعالی را می‌گویند و باری دیگر غافل شوند و عَجَب آورند. علت آن را نیز عارضه غفلت، فترت در اجتهاد و نقص در بصیرت دانسته‌است. در این مورد حال قَدْرَبان و معتزله را از جهت اعتقاد ایشان محیط دانسته که با عَجَب توأم باشد (غزالی، ۱۳۵۹، ص ۱۷۲).

خَلْقِ گویند و آن دیگر را حُسْنِ خَلْقِ. حُسْنِ خَلْقِ عبارت از صورتِ باطن است، چنانکه حُسْنِ خَلْقِ عبارت از صورتِ ظاهر است.

و همان‌طور که صورتِ ظاهر نیکو نباشد، مگر آن‌که چشم نیکو بُود و بس یا دهان نیکو بُود و بس، یا... تا آن‌گاه که بینی و چشم و دهان جمله نیکو نُبُود و اندر خور یکدیگر نُبُود، همچنین صورتِ باطن نیکو نُبُود تا آن‌گاه که چهار قوت اندر وی نیکو نُبُود: قوتِ علم، قوتِ خشم، قوتِ شهوت و قوتِ عدل میان این هر سه". (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶).

رسول (ص) اندر دعا می‌فرمود: «بار خدایا! خَلْقِ مرا نیکو آفریدی، خَلْقِ من نیز نیکو گردان» (همان، ص ۴).

در دیباچه‌ی کیمیای سعادت، تأکید می‌کند که «چون گوهر آدمی در اول آفرینش ناقص و خسیس است، ممکن نگردد وی را از این نقصان به درجه کمال رسانیدن، الا به مجاهدت و معالجت» (همان، ص ۵).

و چنانکه آن کیمیا- که مس و برنج را به صفای زر خالص رساند- دشوار بُود، و هر کس نشناسد، همچنین این کیمیا- که گوهر آدمی را از خَسْتِ بهیمیّت به صفا و نفاستِ مَلْکِیّت رساند تا بدان، سعادت ابدی یابد- هم دشوار بود و هرکسی نداند و همان‌طور که کیمیا را نمی‌توان در گنجینه هر پیرزنی یافت زیرا جای آن در خزانه ملوک است، جای کیمیای سعادت ابدی نیز در خزانه ربوبیت است و جای این خزانه در آسمان، جواهر فرشتگان و در زمین، دل پیغمبران می‌باشد. پس هر که این کیمیا جز از حضرت نبوت جوید، راه غلط کرده باشد، و حاصل کار وی جز پندار و گمان چیز دیگری نیست. فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲/۵۰) [باز بردیم و برکشیدیم از تو پرده گمان تو، چشم تو امروز تیزبین است.] (همان، ص ۵)

از نظر غزالی هدف حق تعالی از ارسال صدوبیست و چهار هزار پیغمبر، یکی آن است که «سُخْتِ این کیمیا در خلق آموزند، و با ایشان بگویند که جوهر دل را در بوته مجاهدت چون باید نهاد و اخلاق نیمه را که خُبث و کدورت دل از اوست- از وی چون باید زدود، و اوصاف حمیده را به وی چون باید کشید» و به اجمال، مقصود از کیمیا را چنین بیان می‌کند که آدمی از هر چه می‌نباید، یعنی صفات نقص، پاک و برهنه شود و به هر چه می‌باید، یعنی صفات کمال، آراسته گردد. سرجمه این کیمیا را روی‌گردانی از دنیا و روی‌آوری به خداوند می‌داند (همان، ص ۶). از این رو صفات نقص و اخلاق ناپسندیده نظیر خشم، بخل، حسد، کبر، عُجب و ریا و نفاق را «مهلكات» می‌نامد و آنها را در قالب ده کتاب در ربع سوم/احیاء علوم الدین شرح می‌دهد. طریقه آراستن دل به اخلاق پسندیده، چون صبر، شکر، محبت، رضا، رجا و توکل نیز تحت عنوان «منجیات» در ده کتاب شرح داده شده است. از این رو، وی تنها به بررسی در منشاء عیوب نفسانی بسنده نکرده، بلکه به چاره‌جویی از رفع بیماریهای اخلاقی نیز پرداخته و معتقد است همان‌طور که هدف از مجاهده با نفس، یعنی همان جهاد اکبر، که طریقه صوفیه است، از بین بردن شهوات نفسانی نیست بلکه تعدیل آنهاست (غزالی، ۱۳۶۸، ج ۳، صص ۵۴-۵۵)، در تربیت و ادب نیز سخن از تغییر نیست، بلکه صحبت از اصلاح است و تأمین عدالت و حق هم که هدف دین است، بدون تربیت دینی ممکن نیست.

از نظر غزالی خَلْقِ نیکو سعادت است که سه سبب دارد: یکی اصل فطرت، که آن عطا و فضل الهی است و بعضی افراد در اصل فطرت نیکو خَلْقِ مثلاً سخی، متواضع و یا... خَلْقِ می‌شوند. دوم این که انسان اراده کند و خود را مکلف نماید که افعال نیکو انجام دهد و در این کار به قدری ممارست و اصرار بورزد تا این خَلْقِ، عادت و ملکه او گردد و تکلف کاملاً زایل و اخلاق نیکو جزء طبع وی شود. به علاوه ثمره وی آن است که صفت خیر، درون دل می‌شود و سیر این، علاقه میان دل و تن است (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۷۵). سوم، هم‌صحبتی با کسانی که اخلاق و افعال نیکو دارند نیز به ضرورت سبب خَلْقِ نیکو در انسان می‌شود، هر چند خود از آن بی‌خبر باشد

(غزالی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۳).^۱ هر کس که به کار نیکو عادت کند، اخلاق نیکو در او پدیدار می‌شود و سیر این‌که شریعت کار نیکو فرموده همین است که مقصود از این، گردیدن دل از صورت زشت به صورت نیکوست (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۱). هر کسی که این سه نصیبش گردد، به درجه کمال اخلاقی می‌رسد و هر که از این هر سه محروم ماند در شقاوت کامل است. عده‌ای هم بین او می‌باشند که درجات مختلف از سعادت و شقاوت را برگرفته‌اند (همان، ص ۱۳). حق تعالی چنین تقدیر کرده که عده‌ای کردار و رفتارشان سبب سعادت‌مندی و عده‌ای دیگر سبب شقاوت‌مندی گردد. آدمی خود نمی‌تواند خویشتن را بشناسد و به اراده خود، خوشبخت و سعادت‌مند باشد مگر به فضل الهی. بر مبنای فکر اسلامی، غزالی نیز تأکید می‌کند نمونه کامل اخلاق، از بدو خلقت تا ختم آن در وجود شخص پیامبر (ص) و درجه کمال نبوت ایشان متحقق شده است. پیامبران راه سعادت و شقاوت را بر مردم آشکار ساختند (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۳، صص ۱۲-۱۳)^۲. به این ترتیب می‌بینیم که اخلاق در غزالی، فردمحور است، ولی او اخلاق را به تنهایی، غایت کمال فردی نمی‌داند، زیرا کمال خلق آن است که عنان خویش را به دست شرع دهد و فرمانبرداری از شرع بر وی آسان شود و در باطن هیچ منازعت و گرانی با شرع نماند. در این‌باره در کیمیای سعادت، که آن را «به حقیقت کیمیای سعادت ابدی» می‌داند، به آیه شریفه فَلَإِ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا (قرآن کریم ۴/۶۵)، استناد می‌کند (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۶). پس احیای حقیقی اسلام به معنای احیای اخلاق جمعی مسلمانان از طریق تحول در اخلاق فردی آنان است. در *المنقذ من الضلال* نیز می‌گوید:

" اکنون مشتاق اصلاح خود و دیگرانم... پس از خداوند می‌خواهم ابتدا مرا اصلاح کند و سپس مرا وسیله‌ای برای اصلاح دیگران قرار دهد؛ مرا هدایت و سپس وسیله‌ای برای هدایت دیگران کند" (غزالی، ۱۳۹۷، ص ۴۳).

در غزالی، اخلاق، صورت باطن (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۶) و نسبت خلق و خلق، همان نسبت ظاهر و باطن است. در تعریف خلق گفته است: «عبارت است از هیئتِ راسخ در نفس، که کارها از آن به سهولت و آسانی صادر شود، بی آن که به اندیشه و رویت [فکر و تأمل] حاجت بُود. پس اگر هیئت چنان باشد که از او فعلهای خوب که در عقل و شرع ستوده بُود صادر گردد، آن را خوی نیک خوانند و اگر فعلهای زشت از او صادر شود، آن را خوی بد گویند.» (غزالی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۱۳).

غزالی خوی را کردار، قوت و معرفت نمی‌داند زیرا خلق «هیئت نفس و صورت باطنه آن» است (همان، ص ۱۱۴)، بلکه خوی خوش صفت سید پیامبران و فاضل‌ترین اعمال صدیقان و ثمره مجاهده متعبدان است (همان، ص ۱۰۳). در ابتدای کتاب ریاضت نفس در بیان فضیلت خوشخویی و نکویش بدخویی، فرمایش حق تعالی بر پیامبر را ذکر می‌کند که فرمود: وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (قلم ۴/۶۸) و می‌افزاید که خوی پیامبر، خوی قرآن بوده است. و در ادامه قول پیامبر را که فرمود «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ» (مرا بفرستاده‌اند تا خوی‌های نیک را تمام گردانم) نقل می‌کند. در همانجا در «چیستی دین»، «ایمان» و «عمل فاضل‌تر»، خوشخویی و گشاده‌رویی، روایات و اقوال مختلفی در برکات و ثمرات خوی خوش آورده است (همان، صص ۱۰۷-۱۱۱).

^۱ - علامات خوی نیکو همان است که خداوند در سوره مومنون از آیه اول تا آخر آیه دهم فرموده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. و...».

^۲ . متن کتاب نصیحه‌الملوک را غزالی به زبان فارسی قدیم، متعلق به سده پنجم هجری، در موضوع اخلاق نوشته که در میان مؤلفات آن قرن، منزلتی رفیع و مقامی ممتاز یافته‌است. این کتاب به‌فاصله کمتر از یک سده بعد از تألیف، به زبان عربی ترجمه شده و عنوان التبر المسبوك في نصیحه‌الملوک دارد که توسط صفی‌الدین ابوالحسن علی‌بن مبارک بن موهوب اربلی، از اعیان ادبا و شعرای نیمه دوم سده ششم هجری انجام شده‌است. غزالی در مؤلفات اخلاقی بر منابع و مأخذ مذهبی تأکید دارد و اگر از مبانی فکری-کلامی مطلبی اخذ یا اقتباس کرده‌باشد، سعی می‌کند تا محمل مذهبی آن را بیابد و آن را در قالب شریعت الهی قرار دهد.

ولي به چيستي و حقيقت خوي خوش نبردخته و فقط ثمره آن را بيان کرده است و به نقل از حضرت علي (ع)، آن را در سه چيز دانسته است: پرهيز از محرّمات، جُستن حلال و فراخداستن نفعه بر عيال. سئوالی که مطرح می‌شود این است که با این تفاسیر، آیا از نظر غزالي اخلاق در انسان، غريزي است يا اکتسابي؟ از عبارتي که در ذیل می‌آید، پاسخ غزالي فهمیده می‌شود:

" كودك در نزد پدر و مادرش امانت است. قلبش پاك و گوهرش نفيس و ساده و خالي از هر نقشي و صورتی است و پذيراي هر نقش، و به هر سو که او را متمایل کنند، متمایل شود. اگر او را به اعمال خیر عادت دهند بدان خصلت رشد یابد و در دنیا و آخرت خوشبخت شود، و پدر و مادر و هر معلمي که او را تعليم می‌داده در ثواب او شريك باشند؛ و اگر او را به کارهاي زشت عادت دهند، و چون بهایم و اگذارندش، به شقاوت و هلاکت افتد و گناه بر گردن سرپرست و ولي او افتد". (همان، ص ۶۲)

ولي در عين حال، حُسن خُلق، که اعتدال بين قوه عقل و کمال حکمت و اعتدال قوه غضب و شهوت و اطاعت آنها از عقل و شرع می‌باشد، تنها با تربیت بدست نمی‌آید بلکه به دو وجه حاصل می‌گردد: يکي به جود الهي و کمال فطري و ديگري به اکتساب این صفات به مجاهدت و رياضت، يعني به واداشتن نفس بر کارهايي که متقضي آن خلق مطلوب است. (همان، ص ۵۰)

احياء علوم الدين

احياء علوم الدين، بزرگترین و مهمترین اثر غزالي در دوران پختگی فکري و روحي اوست. گفته شده است که " اگر همه کتاب‌هاي عالم اسلام از میان می‌رفت و فقط احياء باقی می‌ماند، با داشتن این کتاب، گویی چیزی از دست نرفته بود." (پورجوادي، ۱۳۷۹، صص ۵۲-۹۴). این کتاب را غزالي در دوران کناره گیری از تدریس در مدرسه نظامیه، و بعد از بروز دگرگوني هاي روحي و شوریدگی‌هاي فکري و بر اثر برگزیدن راه مجاهده و ترک مجادله، و در ایام سفر و اقامت چند ساله به شام و قدس و حجاز به رشته نگارش کشید و حاصل مراقبات صوفیانه و مطالعات عالمانه خود را در آن به ودیعت نهاد.

احياء علوم الدين کارنامه عظیم غزالي در دوران عزلت اوست، کتابی است بزرگ در حدود ۱۶۰۰ صفحه رحلي، که بعدها به مناسبت‌هاي مختلف تلخیص شد. بهترین و اولین تلخیص از این کتاب، به دست خود مصنف، تحت عنوان "کیمیای سعادت" نوشته شد که از مهم‌ترین کتب اخلاقی و ادبی زبان فارسی است و همچون نسخه اصلی و کامل "*احياء العلوم*" موجود نیست. متن *کیمیای سعادت* در مقام مقایسه، متنی کامل و موثق از تعالیم غزالي است. اساس *احياء العلوم*، بر اندیشه تربیت و اخلاق است، ولي در *کیمیای سعادت* مسائل تربیتی کمتر می‌شود و اخلاق پررنگ می‌گردد. هدف غزالي از «اخلاق» در *احياء العلوم*، در واقع تربیت صوفیانه است. در نزد هیچ متفکر اسلامي، به اندازه غزالي تا این حد، فکر مستقل و بدیع راجع به اخلاق را نمی‌توان یافت (زرین‌کوب، ۱۳۵۳، ص ۱۸۷).

تلخیص دیگر از *احياء العلوم*، *لباب الاحياء*، از برادرش شیخ احمد غزالي است؛ *منهاج القاصدين* از ابن‌الجوزي؛ *عين العلم* از محمدبن عثمان بلخي و *محبه البیضاء في تهذيب الاحياء* از ملامحسن فیض کاشانی، دیگر تلخیص‌هاي است که از این کتاب صورت گرفته. البته در میان همه تلخیص‌ها، *محبه البیضاء* منزلت ممتازی دارد.

کتاب منقسم است به چهار بخش عبادات، عادات، مهلکات و منجیات، که هر يك از این بخش‌ها مشتمل بر ۱۰ کتاب است؛ غزالي در مقدمه *احياء* می‌گوید که این نحوه تدوین را از کتب فقه گرفته است تا سبب رغبت فقه‌دستان به مطالعه آن باشد، زیرا کتب آنها هم منقسم به چهار بخش است. البته ماهیت مطالب کتاب نیز به‌گونه‌اي است که این تفکیک را برمی‌تابد. به هر حال اربعین فصول *احياء علوم الدين* عبارت‌اند از:

۱. ربع عبادات: کتاب العلم، کتاب قواعد العقاید، کتاب اسرار الطهاره، کتاب اسرار الصلاه، کتاب اسرار الزکاه، کتاب اسرار الصوم، کتاب اسرار الحج، کتاب آداب تلاوه القرآن، کتاب الاذکار و الدعوات و کتاب ترتیب الاوراد.

۲. ربع عادات: کتاب آداب الاكل، کتاب آداب النكاح، کتاب آداب الكسب و المعاش، کتاب الحلال و الحرام، کتاب آداب الالفه و الاخوه، کتاب آداب العزله، کتاب آداب السفر، کتاب آداب السماع و الوجد، کتاب الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، کتاب آداب المعيشه و اخلاق النبوه.

۳. ربع مهلكات: کتاب شرح عجائب القلب، کتاب رياضه النفس، کتاب كسر الشهوتين [شهوة البطن و شهوه الفرج]، کتاب آفات اللسان، کتاب ذم الغضب و الحقد و الحسد، کتاب ذم الدنيا، کتاب ذم البخل و ذم حب المال، کتاب ذم الجاه و الرياء، کتاب ذم الكبر و العجب و کتاب ذم الغرور .

۴. ربع منجيات: کتاب التوبه، کتاب الصبر و الشكر، کتاب الخوف و الرجاء، کتاب الفقر و الزهد، کتاب التوحيد و التوكل، کتاب المحبه و الشوق و الانس و الرضا، کتاب النيه و الاخلاص و الصدق، کتاب المراقبه و المحاسبه، کتاب الفكر و کتاب ذكر الموت و ما بعده .

در ربع عبادات رابطه مخلوق با خالق، و در ربع عادات روابط آدميان با يكدیگر، و در دو ربع مهلكات و منجيات رابطه آدمي با خويشتن مورد فحوص و كاوش قرار مي گيرد؛ و همين دو ربع مهلكات و منجيات است كه در تبیین نظريه اخلاقي او در باب معنای راستین حسن خلق و شیوه تهذیب اخلاق، مد نظر مؤلف مقاله است. زیرا در ربع مهلكات است كه غزالي درباب علم اخلاق و تزكيه قلب و درمان رذایل با مسأله سخن مي گويد و در ربع چهارم به بررسی فضایل یا صفات نجات بخش (المنجيات) مي پردازد كه نشان دهنده مساعي مثبتی هستند كه سالک براي تقرب به حق، مصروف مي دارد و شرحي دلکش از اين موضوع مي آورد. فضايی كه از نظر ترتيب بر بقیه مقدم اند عبارتند از توبه، زهد، فقر و صبر. توبه متعلق به دوره تزكيه در عمر است كه شرط لازم ورود به مراحل بالاتر است و نوعي دگرگوني معنوي است. ثانب كه مي داند قلبش در ظلمات گناهان فرو پيچيده شده است، دچار ندامت مي شود و براي همیشه آنها را ترك مي گويد، و براي اين است كه بايد قبل از هرچيز حب دنيا را ريشه كن كند. زهد اعراض از چيزي است و اقبال به چيزي بهتر و عالي تر. در زهد بالاترين مرتبه، محبت به حق است كه ما را وامي دارد تا بهشت و جهنم را هم فداي خدا كنيم، و اين مرتبه زهد مطلق است. زاهد واقعي آن است كه با غوطه خوري در محبت حق، به فقر و غناي دنيايي بي اعتنا شود. از زیباییهاي احياء العلوم يكي ديگر اين است كه هر كتاب با خطبه اي مناسب موضوع آغاز مي شود. اين خطبه ها در نهايت فصاحت كلام و دلنشيني اقامه شده است، و چنان است كه با دقت و غور در خطبه مي توان به كيفيت مطالب آن فصل پي برد. نکته ديگر آنكه عده اي از محققين معتقدند كه غزالي مانند بسياري از نويسندگان قرون وسطي مطالب آثار ديگران را، بدون ذكر مأخذ در احياء العلوم نقل کرده و در اين كار از پيشينيان و معاصرین خود پيشي گرفته و نسبت به ديگران در اين كار مهارت بيشتري از خود نشان داده است. نبايد اين موضوع را از نظر دور داشت كه كتابي با اين حجم را نمي توان صرفاً به كمك حافظه، و با منابع و مأخذ محدود تأليف كرد. (پورجوادي، ۱۳۷۹، صص ۵۲-۹۴).

اخلاق در احياء

شاید اگر اين بخش از مقاله عنوان " صورتگري چيني " مي داشت، مناسب تر مي نمود. همان حكايت نقاشي روميان و چينيان؛ روميان صورتگري مي كردند و چينيان زنگار مي زدودند، چون پرده برانداختند، آنچه در جانب روميان بود، به صد تالو خود را مي نمود. اين حكايت را غزالي در احياء العلوم در كتاب شرح عجائب دل براي تبیین علم علماء و اولياء ذكر کرده است؛ از نظر او علماء و حكماء مي كوشند تا علم كسب كنند و آن را به شيوه صورتگران رومي به درون قلب خويش برند؛ و كار اولياء خدا و صوفيه اين است كه قلب را تصفيه كنند و از هر گونه زنگ و كورت پاك كنند، تا آنچه را علماء به شيوه اهل روم در قلب نقش مي كنند آنها با روشني و جلايي افزون تر به دست آورند. در اين بخش از مقاله براي رعايت اختصار، از تمام مطالب ربع مهلكات، نكاتي از كتاب "شرح عجائب دل" و كتاب "رياضت نفس" مطرح مي شود تا جلوه صورتگري

چینی غزالی نشان داده‌شود، به قدر وسع. گرچه باید اذعان داشت که امهات نظریه غزالی در باب اخلاق و مجاهده با نفس و تزکیه قلب و درمان رذایل در همین دو بخش به تفصیل ذکر شده‌است. غزالی در خطبه آغازین کتاب شرح عجایب دل می‌گوید که "مستعد معرفت به دل است، نه به جارحی از دیگر جوارح او. پس دل است که داننده خدای است و اوست که کارکننده است برای رضای او، و اوست که شتابنده و متقرب است به حضرت الهی، و اوست که راه است نماینده است بدو؛ و جوارح دیگر جز اتباع و خدم و آلات او نیستند" چنانکه از این مطلع برمی‌آید، او معتقد است عجایب دل و اسرار آن از عالم ملکوت است، و کمتر کسی است که به فهم حقیقت جان خویش موفق باشد. چنانکه از حضرت رسول نقل است که فرمود: "آن‌الله یحول بین المرء و قلبه؛ و حایل شدن خداوند بدین معناست که وی را مانع شود از مشاهده و مراقبه و صفت‌های آن. پس دانستن دل و حقیقت اوصاف او، اصل دین است و قاعده طریق سالکان. زیرا که إذا أراد الله بعبد خیراً جعل له واعظاً من قلبه، چون خدای تعالی به بنده‌ای نیکویی خواهد، از دل وی، برای وی واعظی سازد. و "من كان له من قلبه واعظ، كان عليه من الله حافظ". هر که را از دل وی، پنددهنده‌ای باشد، از حق تعالی بروی نگاه‌دارنده‌ای بود. و این دل آن است که ذکر در وی قرار گیرد. ألا بذكر الله تطمئن القلوب. غزالی بر این امر تأکید می‌کند که به علم باطن است که می‌توان از حقیقت دل آگاه شد، و اگر انسان بداند هدف از خلقت او سفر به سوی خداوند است، همه اعضاء و جوارح را به خدمت دل می‌گیرد تا دل، راه سفر را به سلامت طی کند. مرکب دل در سفر او به‌سوی خداوند، تن است؛ توشه او علم است و رسیدن به علم منوط به عمل صالح است و کمال و سعادت آدمی این است که شایسته جوارح حضرت حق شود. غزالی تأکید می‌کند همه هم و غم بنده باید مصروف این امر شود که دل را جز به افعال و اعمال پسندیده مسپارد، تا در آینه دل، هر روز نور و ضیاء و اشراق، زیادت گردد؛ و همه اینها مرهون جهاد و همت معنوی است که والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا. تمام تلاش غزالی در بخش شرح عجایب دل مصروف این ماجرا است که تحت عناوین مختلف و به وجوه مختلف که چهارده عنوان است، به صافی‌کردن دل و روشن‌کردن چراغ ایمان در دل تأکید کند، از استشهدات زیبایی او یکی این روایت منقول از پیامبر است که إقوا فراسه المؤمن، فإنه ينظر بنور الله. و کم نیستند استشهدات او که مبتنی بر روایات و آیات مختلف هستند.

غزالی که در کتاب شرح عجایب دل ما را به ایمانی درونی فرامی‌خواند، در کتاب ریاضه‌النفس، نظریه اخلاقی خود را بیان می‌کند. ابتدا خلق را تعریف می‌کند که خلق صورت باطن آدمی است، و عبارت است از هیأتی راسخ در نفس که کارها از آن به سهولت و آسانی صادر شود، بی‌آنکه به اندیشه و رؤیت حاجت بود؛ و در باطن چهار رکن است که از خوبی آن چهار رکن، خوش‌خویی، تمام شود و آنها قوه علم و قوه غضب و قوه شهوت و قوه عدل هستند، و عدل آن است که غضب و شهوت را تحت اشارت عقل و شرع درآورد. و از اعتدال این چهار اصل، همه خوبی‌های نیکو حاصل شود.

غزالی به تصریح بیان می‌کند که می‌توان به ریاضت، نفس را تزکیه و اخلاق را تهذیب کرد. زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نبود، وصیت‌ها و پندها و تأدیب‌ها باطل بود. او می‌گوید موجودات دو قسم‌اند؛ آنها که به کمال‌اند چون آسمان و ستارگان و اندام‌های ظاهر و باطن آدمی؛ و آنها که در ایشان قوت‌پرورش است که می‌توان به ریاضت و مجاهده، فرمان‌بردارشان کرد. نکو‌خویی و اعتدال قوا، یا به وجود کمال الهی و فطری است که بعید نیست در طبع و فطرت، حاصل آید، چنان‌که در حضرت عیسی و حضرت یحیی - علی نبینا و علیهم السلام- بود؛ و دیگر به کسب و به مجاهده و ریاضت و واداشتن نفس به کارهایی که خوی مطلوب اقتضاء کند. همان‌گونه که تن در ابتدا کامل آفریده نشده، و کمال و قوت او به نشو و تربیت به غذا است، نفس ناقص قابل کمال آفریده شده و کمال او به تزکیه و تهذیب اخلاق است. اینکه منظور غزالی از اکتسابی بودن اخلاق چه بوده؟ در طول سالیان دراز محل گفتگو و مناقشه بوده‌است، چنانکه کمی پس از فوت او عین‌القضاه همدانی در این باره ابراز نظر نموده‌است، و گویا او اولین کسی بوده که از این زاویه به مباحث اخلاقی غزالی نگریده‌است. بگذریم از اینکه قاضی همدانی، امام را به طرح موضوعی

بس بدیهی محکوم کرده است. او می‌فرماید "بدان ای دوست عزیز، که آن دلیل که خواجه امام غزالی آورده است بر آنکه اخلاق تغییر پذیرد، چیزی مشکل نیست تا توان گفت که قدما ندانسته‌اند. و این مذهبی قدیم است که اخلاق تغییر نپذیرد، و چندین هزار ورق در آن سیاه کرده‌اند. و اگر کشف آن اشکال بدین آسانی بودی، مگر چندین دراز بنکشیدی و قدما از آن مذهبی برنساختندی" (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۳۱۹). البته این امر بعید نیست اگر عده‌ای گفته باشند نفس تربیت‌پذیر نیست و امام محمد غزالی خواسته باشد بدون ذکر اسم از آنها، نظر خود را بیان کرده باشد. گو اینکه ما بسیار شنیده‌ایم که؛ تربیت ناهل را چون گردکان برگنبد است. و یا آنچه منسوب به فردوسی است که گفته است،

درختی که تلخ است و ی را سرشت
 به زیر انگبین ریزی و شهد ناب
 سر انجام گوهر به بار آورد
 همان میوه تلخ بار آورد!

و حتی اگر اینطور بوده باشد که امام محمد غزالی، جواب پرسش مقدر را داده است خالی از لطف نیست که این خود، نشان از اهتمام او به تذکر و توجه به مخاطب دارد. کما اینکه هر دو کتاب *احیاء علوم الدین* و *کیمیای سعادت* مشحون از این تذکرات و تنبیهاست. استنهادات او به آیات و روایات در تبیین علم آموزی و گذر از مرحله حجاب حس به عالم نور، نمونه‌ای از همین دست تذکرات است. می‌گویم تذکر، چون در سنت عرفانی ما، همین مقوله تذکر، روشی بوده که بسیاری آن را به کار می‌بسته‌اند. گو اینکه وقتی شهید عین القضاة می‌گوید قدما اشاره به کمال اخلاق بعد از مرگ داشته‌اند، باز خود بیان نمی‌کند که قدما کیستند؟ و بنابراین نقدی که به تلخی به امام محمد غزالی وارد دانسته به طریقی موجه بر خود وی نیز وارد است. علی ای حال، غزالی کتاب *ریاضه النفس* را در یازده بیان، تنظیم کرده است و با برشمردن بیماری‌های نفس، راه‌های معالجه این بیماری‌ها را نیز *یک‌به‌یک* برمی‌شمرد. غزالی به ظرافت به این نکته اشاره می‌کند که همچنان که نسبت تن به گل است، نسبت روح به خدای تعالی است؛ از این رو است که خداوند نفس را به خود اضافه کرده و فرموده است نفخت فیه من روجی. او امهات خوبی‌های نیک را این چهار برمی‌شمرد؛ حکمت، شجاعت، عفت و عدل؛ و کمال آدمی را در اعتدال این چهار قوه می‌داند.

سخن پایانی اینکه؛ اخلاق در غزالی، علمی شرعی و اکتسابی است. سراسر کتاب *نصیحه الملوك* مشحون از جامعیت اخلاق شرعی و معارف عرفانی و به طور کلی «حکمت عملی» اعم از انفرادی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد. با مطالعه *احیاء علوم الدین*، *کیمیای سعادت* و *نصیحه الملوك* در می‌یابیم چه غزالی مرحله اول زندگی یعنی «غزالی فقیه اصولی متکلم» و صاحب منصب کرسی ریاست و ندیم مقام وزارت و امین دستگاه خلافت و چه غزالی مرحله دوم یعنی دوره پس از تصفیه و تطهیر دل در سایه ریاضت و مجاهده نفس، همان «صوفی وارسته»، تسلیم‌جاذبه‌گریز و رهایی» (زرین‌کوب، ۱۳۵۳، ص ۱۲۷)، آژاد شده از جلال و حشمت فقیه بزرگ بغداد و...، اخلاق را فقط در حیطه شرع می‌دیده و معتقد بوده است فلسفه، کلام، تصوف در مسائل الهی باید بر بنیان دین استوار شوند و با اصول آن هماهنگ گردند.

همچنین طبق نظر وی، همه امور اخلاقی دو طرف «محمود» و «مذموم» دارند که مقصود حفظ «اعتدال» برای کسب کمال اخلاقی دنیوی و غایت سعادت اخروی است. مثلاً به بخیل توصیه می‌شود آن قدر مال خود را به دیگران ببخشد تا اعطای مال یا بخشیدن بر او آسان گردد و بخل نوزد ولی نه به حدی که به «اسراف» که مذموم است، بیانجامد. غزالی ترازو و معیار چنین حدی را «شریعت» می‌داند و می‌گوید همانطور که ترازوی علاج تن، علم طب است، معیار عمل اخلاقی نیز شریعت می‌باشد. آنچه مطابق فرمان شریعت است، باید همان را انجام داد. کمال خلق آن است که انسان عنان اراده خویش را به دست شرع سپارد و فرمانبرداری از آن را دوست بدارد و بداند که بندگی و متابعت شریعت راه سعادت آدمی است (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، صص ۱۵-۱۶). چون بعد از مرگ، سروکار آدمی با حق خواهد بود، و *إلیه المرجع و المصیر*، هر کسی را قرارگاه با کسی است، سعادت وی آن باشد که دوستدارش باشد و هر چند دوست‌تر دارد، سعادت او بیشتر می‌شود؛ از آن که لذت و راحت از مشاهدت محبوب زیادت بود. (غزالی،

۱۳۶۱، ج ۱، ص ۶۳). پس به ضرورت، متابعت شریعت و ملازمت حدود احکام، ضرورت راه سعادت است و معنای زندگی همین است و هر که از حدود شرع، به تصرف خویش، درگذرد، به هلاکت نزدیک می‌شود (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۶۴-۶۵) بنابراین، اخلاق غزالی صرفاً شرعی است. از نظر او اخلاق بر مبنای تکلیف شرعی تا حدی که از تکلف به صورت طبع درآید، نیکوست و این ابتدای سعادت است؛ ولی سعادت واقعی انسان وقتی است که جوهره‌اش، فرشته شود و صفات غریب این عالم را از خود دور نماید. با صفت فرشتگی، اعمال از عالم بشریت می‌گذرد، به حقیقت حق واصل و صرفاً به عشق حضرت الاهیّت انجام می‌پذیرد (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، صص ۱۱-۱۸). غزالی، همه نکات اخلاقی مورد نظر خود را از قول دیگران بیان می‌کند. غالب استنادات او از قرآن، حدیث، روایات و گفتار خلفاست و از فلاسفه و متفکرین نقلی ندارد. مثلاً وقتی درباره «حسد» سخن می‌گوید، از آیات قرآنی، احادیث حضرت رسول (ص)، موسی (ع)، زکریا (ع)، انس، عون بن عبدالله، بکر بن عبدالله، ابن سیرین، حسن بصری و... نقل قول می‌آورد و در تأکید مطالب، از اخباری که در مذمت آن آمده، نقل می‌کند (همان، صص ۱۲۳-۱۳۲). غزالی بر این اعتقاد نیست که ارسال رُسل به منظور نیکویی خُلق خَلق بوده باشد، بلکه رسولان به قصد این که آدمیان سیره آنان را پیش گیرند و راه آنان و اولیائشان را ادامه دهند، فرستاده شده‌اند. انبیاء آمده‌اند «تا خلق را از دنیا به آخرت خوانند و آفت دنیا و بلا و محنت وی فراخلاق بگویند، تا از وی [دنیا] حذر کنند» زیرا دنیا سر همه شرها و منشاء گناهان است و دوستی آن ریشه و اصل همه معصیت‌هاست (همان، صص ۱۳۴-۱۳۵). لذا اخلاق غزالی، کیمیایی درون‌دینی است و کسانی که در خارج از شرع اسلامی باشند، را شامل نمی‌شود.

منابع

- پورجوادی، نصرالله، غزالی و مآخذ صوفیانه او، مجله معارف، دوره هفدهم، شماره ۳، صص ۹۴-۵۲
- زرین‌کوب، عبدالحسین، فرار از مدرسه، درباره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۳.
- عین‌القضات، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین‌القضات همدانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.
- غزالی، ابو حامد محمد؛ *احیاء علوم‌الدین*؛ ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، تهران، ۱۳۶۸.
- همو؛ *المستصفی من علم الاصول*، ج ۲، قاهره، ۱۳۳۳/۵۱۳۳۳ م. ۱۹۱۴ م.
- همو؛ *المتقذ من الضلال*، به کوشش حسین حلمی بن سعید استانبولی، استانبول، ترکیه، ۱۳۹۷ هـ. / ۱۹۷۷ م.
- همو؛ *جوهر القرآن*، ترجمه حسین خدیوچم، چاپ سوم، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۵.
- همو؛ کیمیای سعادت، تصحیح حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.

- همو؛ مجموعه رسائل الامام الغزالي، ج ۱، دارالفكر، بيروت، ۱۴۱۶ ق.
- همو؛ منهاج العابدین، ترجمه عمرین عبدالجبار سعدي ساوي، تصحيح احمد شریعتي، انجمن حکمت و فلسفه اسلامي، تهران، ۱۳۵۹.
- همو؛ نصیحه الملوك، تصحيح مجدد و حواشي و تعليقات جلال الدين همایي، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۶۱.
- کیایی نژاد، زین الدین، ۱۳۶۳، ارزش عقل از نظر غزالي، مجله معارف، شماره ۳، صص ۱۹۹-۲۰۸.
- لائوست، هانري، سياست و غزالي، ترجمه مهدي مظفر، ج ۲، ج ۱، بنياد فرهنگ ايران، ۱۳۵۴.